

محمد علی اسلامی ندوشن

نقدی بر

# فراز و فرود داستان فرود

شوریه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زیرا در آنها کلمه با دقت و رسائی تمام به جای خود گذارده شده است. اینک به مواردی که بیشتر از دیگران جای حرف در آنهاست اشاره می کنیم:

۱- در برابر آفرین خواندن آورده اند: ستایش کردن، تحسین نمودن، دعا کردن، شکر کردن. کلمه مربوط به پ است.  
گرش آرزو باز دارد سپهر همان آفرینش نخواند به مهر هیچ یک از معانی داده شده با مفهوم بیت تطبیق نمی کند. در این جا منظور آن است که سپهر با او روی خوش نشان ندهد، بر مهر نباشد.

۲- در برابر اندرز کردن آورده اند: پند دادن البته یکی از معانی اندرز کردن پند دادن هست (و دیگری وصیت کردن) ولی نه در اینجا، در این جا به معنای دستور دادن و

قسمت دوم تحت عنوان «توضیح بعضی از کلمات و تمبییرات آورده شده است. و در ذیل آن حدود ۴۴۰ لغت و اصطلاح معنی داده شده است. بیت داستان قدری زیادتی نمایاند، ولی کوشش بر این بوده که حتی لغت های بسیار ابتدائی (از نوع آوای کوس = صدای طبل، بردل غم آوردن = مغموم شدن، زینهار خواستن = امان خواستن، به کار آمدن = مفید واقع شدن، تبه کردن = نابود ساختن...) نیز معنی گردد. بعضی کلمات تکرار شده اند (مانند آراستن دل، دل آراستن که دو جا آمده) در عوض روی روی برخی عبارات سفیدمانده، یعنی معنی داده نشده است (مانند: به لشکر کمر بستن، پر کر کس، تیغ بنفش...)

رویه مرفقه لغتنامه کتاب نیز بر آورنده انتظار نیست. در موارد متعدد معانی ای که داده شده فاقد دقت است، و جنبه تقریب دارد و تنها در مقام مسامحه می تواند پذیرفتنی باشد، و حال آنکه شأن شاهکارها آن است که با کلمات دقیق تعبیر شوند

سفارش کردن آمده. ب ۲۴۵ که کلمه مربوط به آن است این است :  
تورا شاه کیخسرو اندرز کرد که گرد فرود سیاوش مگرد  
بدیهی است که شاه بهمامور خود دستور می دهد، یا اورا  
سفارش می کند.

۳- در برابر بازگشتن از کسی، آمده است: نو میدشند  
از وی.

ب ۳۹۴: از اوباز گشتند دل پر ز درد  
کس آورد پا کوه خارا نکرد  
گستم به بیژن می گوید: زرسپ وریو نیز وطوس و گیو  
از فرود باز گشتند. طبیعی است که منظور آن نیست که از او نمید  
شدند. منظور آن است که در جنگ او ناکام شدند. بازگشتن در  
اینجا به معنای به مقصود نرسیدن و مغلوب شدن است.

۴- در برابر باره دستکش آمده است: لقب رام و دست  
آموز.

ب ۳۸۸: کز اسپان تو باره ای دست کش

کجا بر فرزند به افراز خوش  
بحث مربوط به این کلمه در مورد داستان رستم و سهراب  
نیز پیش آمد (یغما شماره های اردیبهشت و خرداد و تیر ۱۳۵۲)  
گمان نمی کنم رام و دست آموز برای اسب صفت درستی باشد.  
ذیرا باید در برابر آن اسب وحشی تصور کنیم. برای پهلوان  
صفت قدرت و تیزپویی در اسب مهم است خود بیژن در همین بیت  
تصریح می کند: کجا بر فرزند بر افراز خوش. یعنی توانایی بالا  
رفتن از کوه را داشته باشد.

بنابر این بنظر من در این مورد، مانند آنجا که در رستم و  
سهراب آمده، و چند مورد دیگر در شاهنامه، دستکش به معنای  
خاص و بر گزیده است، اسبی که از اسب های عادی برتر  
باشد.

۵- در برابر با گوشوار آمده است: دارای مقامی  
عزیز.

ب ۳۴۴: اگر شهریار است با گوشوار  
چه گیرد چنین لشکر گشن خوار؟  
گوشوار نشانه شاهی است، و در جاهای دیگر شاهنامه نیز  
آمده است. این علامت را تنها شاه یا شاهزاده می توانسته است  
داشته باشد. مفهوم مجازی نیز می توان از آن گرفت، یعنی  
مقام شاهی یا شاهزادگی. در اینجا حرف بر سر فرود و شاهزادگی  
است، «مقام عزیز» بهیچ وجه مقصود را نمی رساند، زیرا هر کسی  
می تواند آن را داشته باشد.

۶- در برابر بر خرامیدن آمده است: رفتن به ناز و  
آهستگی.

ب ۳۸۸: کز اسپان تو باره ای دست کش

کجا بوخو آمده بر افراز خوش  
طبیعی است که در این جا معنی داده شده با مفهوم بیت  
منطبق نیست کسی که به جنگ می رود و از کوهی بر می شود،  
توقع ندارد که اسبش «به ناز و آهستگی» راه بسپرده برعکس،

آرزوی او آن است که تند و مطمئن به مقصد خود برسد.  
در این جا خرامیدن (مانند چندین مورد دیگر در شاهنامه)  
به معنای با قدم های محکم و منظم رفتن است، قدم های تعلیم  
دیده.

اگر بیژن به عروسی می رفت ممکن بود بشود تصور کرد  
که بخواهد که اسبش «به ناز و آهستگی» راه برود.

۷- در برابر بر فسوس آمده است: بیهوده و بی جهت.  
ب ۲۹۹: بداند سپهدار دیوانه طوس

که آیدر نبودیم ما بر فسوس  
افسوس در این جا به معنای شوخی و مسخره آمده، یعنی  
طوس ما را سرسری میگیرد، خیال نکند که از میدان به در  
می روم.

۸- در برابر گشادن آمده است: آماده کاری شدن، آهنگ  
کاری کردن.

ب ۲۷۹: بدو گفت بر مرد بکشای بر  
مگر طوس را زو بسوزد جگر

معنایی که در جزوه داده شده بکلی بیت را بی معنی  
می کند: بر مرد آماده کار شو یعنی چه؟ بر گشادن در این جا کنایه  
از قیام آید است. فرود بادیدن ریو نیز از نخوار می پرسد:  
بر خودش بزیم یا بر اسبش؟ و او جواب می دهد: بر خودش.  
(بر مرد بکشای بر...)

۹- در برابر بستن آمده: جبران کردن:  
ب ۳۲۰: به کین بدت اندر آید شکست

شکستی که هرگز نشایدش بست  
روشن است که در زبان فارسی بستن هرگز معنی جبران  
کردن نداشته است. در این بیت، شکست بستن معنی ترمیم کردن  
یا جبران کردن می دهد.

۱۰- در برابر به پا آوردن آمده است: زیر پا گذاشتن.  
ب ۱۶۶: روم هر چه گفتی به جا آورم

سر کوه یکسر به پا آورم  
به پا آوردن در این جا مفهوم کنایه ای تسخیر کردن و به  
زیر آوردن دارد. فردوسی در این جا به صنعت تضاد بسی توجه  
گفته و سورا در برابر پای می آورد.  
زیر پا گذاشتن دو معنی به ذهن متبادر می کند: یکی طی  
کردن و دیگری نادیده گرفتن که در این جا هیچ یک مورد نظر  
نیست.

۱۱- در برابر به جا آوردن نژاد و گهر آمده است: نشان  
دادن و ظاهر کردن اصل و جوهر.

ب ۹۶: کمر بست باید به کین پدر  
به جا آوردن نژاد و گهر

جریزه به پسرش توصیه می کند که کین پدر خود سیاوش  
را بخواهد، و تکیه او روی رابطه پدری و فرزندگی است که کین  
خواهی را برای فرزند وظیفه ای قرار می دهد. پس معنی عبارت  
این است: حق نژاد را به جا آوردن.

نشان دادن و ظاهر کردن اصل و «جوهر» ارتباطی با  
موضوع ندارد.

۱۲- در برابر به کیفر بردن، آمده است: مورد داوری قرار دادن.

ب ۳۸۴: نه تو مغزدارى نه دای و خرد

چنین گفت را کس به کیفر برد  
گیو که برپسر خود بیژن خشم گرفته اورا از حرفی که  
زده است سرزنش می کند. این بیت در جزوه با علامت سوال آمده  
است و لابد خواسته اند اینطور معنی کنند: آیا می شود این حرف  
تورا به داوری گذارد؟

این استنباط خالی از اشکال جدی نیست، خاصه آنکه  
کیفر معنی داوری ندارد.

گمان می کنم بهتر باشد که کیفر بودن را به همان مفهوم  
رایج خود بگیریم، یعنی مجازات شدن. و بیت را چنین معنی  
کنیم. هر کس چنین حرفی بزند مستوجب مجازات است، کما  
آنکه خود گیو در همین جا پسر را با تازیانه مجازات می کند.  
۱۳- در برابر بیابان و فرسنگها شمردن آمده است: راه  
بسیار طی کردن.

ب ۶۹: همان به که لشکر بدین سو بریم

بیابان و فرسنگها بشمریم  
در این جا تکیه بر بیابان بودن است (راه بی آب و علف)  
نه درازی مسافت. (چند جا تاکید شده است: زیگ سو بیابان بی آب  
و نم... سخن گفت از آن راه بی آب و گرم... بیابان چه جوئیم  
ورنج روان؟)

ازدوراه یکی سیز و خرم است (کلات) و دیگری خشک و  
بیابانی و طوس اولی را بر می گزینند پس بهتر است معنی بیت را این  
بگیریم: راه خشک دراز بپیمودن.

۱۴- در برابر بیش و کم خواستن موئی از کسی آمده  
است: گزند خواستن برای کسی به اندازه موئی  
ب ۴۰۴: چنین داد پاسخ بدو گستم

که موئی نخواهم ز تو بیش و کم  
این در واقع در مفهوم همان اصطلاح امروزی است که  
می گوئیم: نمی خواهم موئی از سر تو کم شود. موضوع خود مو  
 مطرح است، نه کمی گزند به اندازه یک مو.

۱۵- در برابر پی کام دل آمده است: ناخام تو را بناچار  
ب ۴: چویی کام دل بنده باید بدن

به کام کسی داستانها زدن  
در این جایی کام همان معنی ساده ناکامرو میدهد. هیچ یک  
از دو معنی داده شده نمی تواند مفهومی به بیت ببخشد. گویا در  
نحوه معنی کردن بیت این اشکال پیش آمده است. بیت، در  
اشاره به طوس می خواهد بگوید: بنده شکست خورده که بخواهد  
در خدمت کسی باشد که موجب شکست او شده، و اکنون در جهت  
پیروزی او بکوشد... (اشاره به مخالفت طوس با پادشاهی کیخسرو  
و شکست او)

۱۶- در برابر پر آزار گشتن از، آمده است: باغم و درد  
شدن، ناراحت شدن، و مکدر شدن.

بیت این است (۳۴۶): اگر طوس یک بار تندی نمود

زمانه پسر آزاد گشت از فرود  
پر آزاد در این جا معنی ساده گزند و آسیب می دهد.  
معنایی ای که بطور مترادف داده شده، نتیجه عمل فرود است نه  
خود عمل.

۱۷- در برابر پند کسی با کسی جفت بودن آمده است:  
مورد قبول واقع شدن برای او.

ب ۲۶۲: سپهبد شد آشفته از گفت او

نبد پند بهرام یل جفت او  
مفهوم عبارت آن است که پند، موافق و ملایم طبع او  
واقع نشد. چنانکه می بینیم فاصله ای است بین این حالت و قبول پند.  
در این جا نیز باز نتیجه، به جای حالت گرفته شده است.

۱۸- در برابر تیره کردن روان آمده است: داندوهگین  
کردن.

ب ۲۵۷: بدو گفت بهرام کای پهلوان

مکن هیچ بر خیره قیوه روان  
چون طوس می خواهد سواری برای دستگیری فرود

بفرستد، بهرام او را اندرز می دهد که در روان را تیره مکن، در  
این جا با توجه به سیاق عبارت، تیره کردن روان به معنای دل را  
به پستی گرایش دادن آمده است. موضوع اندوهگین شدن یا  
نشدن در میان نیست در جاهای دیگر شاهنامه هم به همین معنی  
بر می خوریم، افراسیاب «تیره روان» خوانده می شود یعنی  
به کاره.

۱۹- در برابر خام گذاشتن کار، آمده است: ناتمام  
گذاشتن کار.

ب ۱۹۱: بدو گفت کز چه ز بهرام نام

تبردی و بگذاشتی کار خام؟  
این زمانی است که بهرام از پهلوانان ایران یکایک نام  
می برد ولی از خود حرفی به میان نمی آورد. درست است که تا  
حدی خام می تواند ناتمام معنی بدهد ولی بنظر می رسد که بیشتر  
در تامل و نامواضع نام منظور باشد.

خام در معنای بیپوده و به ثمر نرسیده در شاهنامه زیاد به کار  
رفته است.

۲۰- در برابر خوار خوار آمدن آمده است: خوش خوش  
وانرم و آهسته آمدن.

ب ۱۶۸: چنین گفت پس نامور با تخوان

که این کیست کامد چنین خوار خوار؟  
تعبیری که در برابر این عبارت آورده شده است، مطابق  
با مورد نیست بهرام عازم ستیزه است و نمی تواند «خوش خوش و  
نرم» به سوی مأموریت خود برود.

هم مناسب حال وهم بیت پیشین آن (۱۶۷) حاکی از  
سرعت و شتابزدگی است:  
بزد اسب و راند از میان گروه

پس اندیشه بنهاد سر سوی کوه  
آنگاه است که فرود به تخوان می گوید این کسی که  
«خوار خوار» نزد ما می آید، کیست؟ بنابراین خوار خوار در این

جا به معنای گستاخ و بی محابا است (گویا در مفهوم آسان گرفتن و بی اعتنا بودن) - بیت بعدی نیز (۱۶۹) این نکته را تأیید می کند. فرود می گوید:

همانا نیندیشد از ماهمی به تندی بر آید به بالا همی  
۲۱- در برابر داشتن گیتی به چیز (منظور داشتن گیتی به چیز است) آمده است: ارزش و اعتباری برای دنیا قائل بودن.

ب ۳۹۲: زرب سپهدار چون ریونیز

سپهد که گیتی ندارد به چیز از معنایی که داده شده چنین بر می آید که سپهد دنیا را بی اعتبار و بی ارزش می شناسد و حال آنکه منظور آن است که: از فرط غرور و قدرت دنیائی را به هیچ می گیرد، یعنی از هیچ چیز در دنیا باک ندارد.

۲۲- در برابر رای نهادن آمده است تصمیم گرفتن

ب ۱۸۵: سخن پرست گری تو پاسخ دهی

شوم شاد اگر رای فرخ نهی این درخواستی است که فرود از بهرام دارد. به هیچ وجه موضوع تصمیم گرفتن در میان نیست بلکه تقاضای فرود آن است که بهرام جواب درست و تمام بدهد. بنابراین رای فرخ نهادن به معنای سخن همراه با واقعیت گفتن است.

۲۳- در برابر رخساره زرد کردن آمده است: اندوه زده شدن، غمین و ناراحت بودن.

ب ۴۹۷: بگفت این ورخسارگان کرد زرد

بر آمد روانش به تیمار و درد در این جا حرف بر سر جان دادن فرود است و بدیهی است که جایی برای تصور اندوه زده شدن و یا غمین شدن نیست. رخساره زرد کردن به معنای هودن، چندین بار در شاهنامه آمده.

۲۴- در برابر روان جفت غم داشتن آمده است: اندوه خوردن و غصه دار شدن.

ب ۶۸: کز این شاه رادل نکرده دژم

سزد گر نداری روان جفت غم طوس به گودرزمی گوید اگر ماراه کلات در پیش گیرم شاه دلنگ نخواهد شد و تواز این امر فکرات میباش. روشن است که در این جا موجبی برای اندوه خوردن گودرژ نیست.

۲۵- در برابر روان کسی تیره بودن آمده است: غمدار بودن، اندوهگین بودن.

ب ۳۲۶: از آن باز گشتن فرود جوان

از ایشان همی بود تیره روان تخوار به فرود توصیه می کند که در برابر طوس نایستد و به دژ بر گردد فرود دودل می ماند زیرا از پرستندگان خود که بر بام قلعه او را نظاره می کردند رود بایستی دارد. در این حالت موجبی برای غمدار بودن او نیست تیره روان بودن مفهوم رود بایستی داشتن دارد، خجالت کشیدن.

۲۶- در برابر روان کسی فروزنده بودن آمده است:

تابناک و روشن بودن روح وی.

ب ۱۰۳: همیشه سر نام تو زنده باد

روان سیاوش فروزنده باد تعبیری که در جزوه آمده روشن است و همه می دانند که یک معنی فروزنده تابناک است. ولی من تصور می کنم که در این جا با توجه به مورد بهتر است فروزنده را «شاد» معنی کنیم. یعنی روانش آرمیده و آسوده باد.

۲۷- در برابر روزگار از رای کسی گذشتن آمده است: سرپیچیدن و ناموافق بودن روزگار با کسی.

ب ۴۳: چنین گفت پس طوس باشه ربار

که از رای تو نکند روزگار مصراع دوم ناظر بر دعا و تفعیم است. یعنی فرمان تو بر همه و بر روزگار مطاع است: آنچه امروز می گویند فرمان جهان مطاع و حال آنکه اگر تعبیر جزوه را بگیریم باید بگوئیم: روزگار یا توسازگار و موافق است که منطبق با مورد نیست.

۲۸- در برابر روی بودن آمده است: ممکن بودن، شایسته بودن.

ب ۴۹۱: چنین داد پاسخ که این نیست روی

ابر خیره گرد بلاها مپوی با توجه به سیاق عبارت، روی بودن در این جا مصلحت بودن معنی می دهد.

۲۹- در برابر فروختن دل آمده است: روشن کردن دل

ب ۲۸۶: چنین گفت پس بهلوان بازر سپ

که بفروزدل را چو آذر گشپ طوس پس از کشته شدن دامادش ریونیز به پسر خود می گوید که برای گرفتن انتقام او به جنگ فرود رو. روشن کردن دل با مورد مطابقت ندارد. بهتر است بگوئیم دشمنان کردن که منظور همان به چشم آوردن دل است. زبانه کشیدن مانند آذر گشپ.

۳۰- در برابر فروهشتن آمده است: آویختن، رها کردن، برای هر دو بیت:

ب ۱۱۵ و ۱۶۶: فرود از در وز فروهشت بند

نکه کرد لشکر ز کوه بلند

و: هم آنجا به دو نیم باید زدن

فروهشتن از کوه و باز آمدن گمان می کنم که اگر همان معنی رها کردن را برای هر دو بیت می گرفتند می توانست تاحدی وافق به مقصود باشد.

در ب ۱۱۵ فروهشتن به معنای گشودن است. در هر حال آویختن در هیچ یک از دو بیت معنی ندارد.

۳۱- در برابر کمر بستن به لشکر، آمده است: آماده شدن برای جنگ و پیکار بر ضد لشکر.

ب ۳۱: کشاورز گر مردم پیشه ور

کسی کو به لشکر نیندد کمر حرف بر سردستور کی خسرو است به طوس که نباید به مردم

عادی گزند رسانند. می گوید:

اگر کشاورزها پیشه‌ورهای سرراه از مساعدت کردن به لشکر اباورزیدند، نباید آنها را آزار کرد. (اشاره به روشی است که لشکریان، بر سر راه به‌زور از مردم آذوقه یا کمک‌کاری می‌خواستند).

بیت بعد (۳۲) تأیید این مفهوم را دارد: نباید که باید بداز باد سرد

مکوش ایچ جز با کسی هم نبرد  
اگر تعبیر جزوه را بپذیریم باید بگوئیم: اگر کسی از پیشه‌وران و کشاورزان به جنگ بالشکر پرداخت، تودر برابر او مقاومت مکن!

۳۲- در برابر گشاد برآمده است: بازوان را بسوی دیگری به نوعی توهین آمیز باز کردن و جنباندن.  
ب ۳۸۲: بر آشفته گیو از گشاد برش

یکی تازیانه بزد بر سرش  
حرف بر سر بیژن است که باید برش گیو با گستاخی سخن می‌گوید. گشاد بر مفهوم مجازی دارد و به معنای گستاخی و بی‌ادبی است همانگونه که می‌گوئیم «پررو» یا «فراخ سخن».. بهیچ وجه موضوع «ژست» یا جنباندن بازو در میان نیست، و متن نیز چنین حکایتی ندارد.

بیت قبلی می‌گوید:  
همی گفت گفتارهای دوش

چو بیژن چنان دیک بشود پشت  
یعنی باین اعتنائی گذاشت و رفت.

۳۳- در برابر نازان آمده است: قید است و از مصدر نازیدن است یعنی گرازان، بانازو نازش.

ب ۲۲: برقتند یکسر چو کوهی سیاه  
گرازان و نازان به نزدیک شاه

حرف بر سر آنجاست که سران لشکر به‌مراه سپاهیان خود نزد کیه‌خسرو می‌روند تا از اودست بگیرند و عازم جنگ شوند. البته تصور آنکه این عده جنگجو با «ناز و نازش» و عشو و قدم برمی‌داشته‌اند تا به حضور پادشاه برسند قدری مشکل است. بنابراین تعبیر جزوه را باید کنار بگذاریم. نازان و گرازان و خرامان وقتی در شاهنامه می‌آید و ناظر به سپاهیان و پهلوانان است، به مفهوم و با قدم نظامی وارو منظم، به کار برده می‌شود. شاید آنچه در اصطلاح امروزه قدم‌رو می‌گوئیم، اگر ناظر به زنی با بز می‌باشد می‌تواند در مفهوم «ناز و نازش» گرفته شود.

\*\*\*

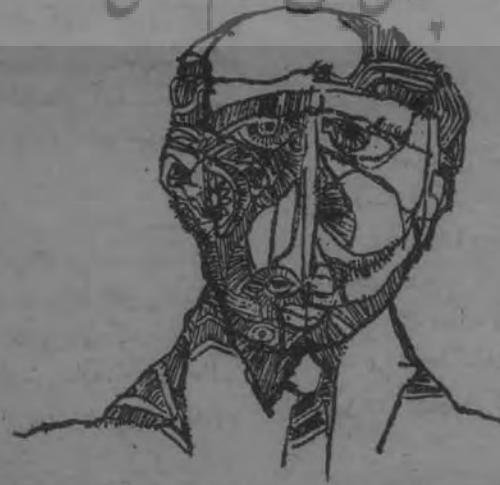
آقای مینوی در مقدمه نوشته‌اند: «در ابیات این داستان چند لفظ و چند مصراع مبهم به‌جامانده است که ما به حل آنها و کشف معنی آنها موفق نشده‌ایم، ولی واضح نگفته‌اند که این الفاظ و مصراع‌ها کدام هستند، بهتر می‌بود که آن را به حدس خوانندگان واگذار نمی‌کردند.

این خوانندگان پوزش می‌خواهم که این مبحث بیش از حد دراز شد. همانگونه که گفتیم مادر این جا بایک موسسه روبرو هستیم، نیک فرد کار بنیاد شاهنامه «از یک جهت شخص را به باریک بینی وسوسه می‌کند» که در تاریخ زبان فارسی هیچ دستگاهی آنچه وسائل و تجهیزات برای تصحیح یک متن در اختیار نداشته که او دارد. بنابراین چرا انتظار نداشته باشیم که حاصل کارش اندکی متناسب با امکاناتش باشد، اگر نکوئیم ادعایش.

محمد علی اسلامی ندوشن  
مهر ماه ۱۳۵۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



\*